

بقلم ار نست کاسیر  
تر جمہ داکتر میر نجم الدین انصاری

## تاریخ

-۵-

و این مارا به يك مساله مناقشه طلبی میر ساند . واضعست که تاریخ نمیتواند تمام حقایق گذشته را بیان کند . و تنها با حقایق قابل تذکار ، یعنی حقایقی که ارزش کردن را دارد ، سروکار دارد لاکن فرق بین حقایق قابل تذکار و تمام حقایق دیگر که فراموش میشود چیست ؟ «ریگریت» سعی کرد تا ثابت کند که برای اینکه مورخ بین حقایق تاریخی و غیر تاریخی تفریق و تمییز کند لازم است دارای يك سیستم معین ارزش های صوری باشد و باید این سیستم را بحیث معیار خود در انتخاب حقایق بکاربرد . اما این تیوری باعث اعتراضات شدید معروض است . طبیعی تر و مقرون تر به صواب است اگر گفته شود که معیار حقیقی مشتمل بر ارزش حقایق نیست بلکه مشتمل بر عواقب و نتایج عملی آنهاست . يك حقیقت در صورتی از نگاه تاریخ بامورد و با ارزش میگردد که حامل عواقب و نتایجی باشد عده زیادی از مورخان برجسته این نظریه را تقوی و پشتیبانی کرده است چنانچه « ادوارد مایر » گوید :

« اگر ما از خود پرسیم که از جمله حقایقی که میدانیم کدام آنها تاریخی اند؟ باید جواب گوئیم تاریخی حقیقتی است که موثر است یا موثر شده است . اینکه چه موثر است ، نخست آنرا در زمان حال که تا ثیرات آنرا مشاهده میکنیم ، درک و تجربه مینماییم ولی میتوانیم آنرا نظر به گذشته نیز درک و تجربه کنیم . و در هر دو صورت در جلو چشم خود کتله ای از حالت های هستی را داریم یا بعبارة دیگر کتله ای از معلولها و تا ثیرات را مشاهده میکنیم . اکنون سوال تاریخی اینست: به چه وسیله

این معلولها یا تأثیرات تولید ردیدگه اند؟ آنچه را ما به حیث علت همچو معلول می شناسیم حادثه تاریخی است. لاکن حتی همین علامه ممیزه کافی نیست. اگر مایک اثر تاریخی مخصوصاً یک اثر بیوگرافیک را مطالعه کنیم ممکن است در هر صفحه آن ذکر اشیاء و وقایعی را بیابیم که از نگاه برگما نیکگ خالی و اهمیت قلبی دارد. چنانچه مکتوبی از گویتیه واتبصره ایکه در یکی از مکالمات از زبانش برآمده، اثری در تاریخ ادبیات بجانگذاشته، معیناً ما آنرا مهم و قابل تذکار می ینداریم. بدون کدام تأثیر عملی، این مکتوب یا گفتار هنوز از جمله اسنادی شمرده می شود که بو سیاه آنها می خواهیم تصویر تاریخی گویتیه را تهیه کنیم تمام این درعواقب و نتایج خود اهمیتتی ندارد لاکن ممکن است فوق العاده مشخص و ممیز باشد. تمام حقایق تاریخی مشخص و ممیزاند زیرا تاریخ ملل و تاریخ افراد مانند اعمال و افعال را در نظر نمی گیریم. ما، در این افعال افاده کر کتر را مشاهده مینمائیم. در معرفت تاریخی که معرفتی است سیمانتیک یا معنوی معیارهایی را که در معرفت عملی یا فزیکتی استعمال میکنیم، بکار نمی بریم. ممکن است چیزی که از نگاه عملی یا فزیکتی اصلاً اهمیتتی ندارد، اهمیت بزرگ سیمانتیک داشته باشد. چنانچه حرف «آیوتا» (حرف نهم در الفبای یونانی) در کلمات یونانی «هومو او سیوس» (در تاریخ دین مسیحی این عقیده که فرزند از عین جوهر پدر است) و «هومو او سیوس» (در تاریخ دین مسیحی این عقیده که فرزند از عین جوهر پدر نیست اما از شبیه جوهر پدر است) معنی و مفهوم نزدیکی دارد. لاکن به حیث یک سمبول مذهبی و بحیث یک افاده و تعبیر اصل مذهبی تثلیث مبداء، مباحثاتی بی پایانی گردیده و محرك و مهیج احساسات شدیدی شد و اساسات حیات مذهبی، اجتماعی و سیاسی را به لرزه در آورد. «تین» خوش داشت بیانات تاریخی خود را بروی این اصل که وی آنرا اصل تمام حقایق کوچک با معنی خوانده است، مبتنی سازد این حقایق از لحاظ تأثیرات خود اهمیتتی نداشتند لاکن آنها «افاده کننده» با معنی بودند؛ آنها سمبول های بودند که مورخ میتواند بوسیله آنها شخصیتهای انفرادی یا شخصیتهای تمام یک عصر را بخواند و تعبیر کند مکارولی گوید که چون وی اثر بزرگ تاریخی خود را می نوشت راجع به خوی و مزاج احزاب سیاسی و مذهبی نه از اثری واحد بلکه از هزاران رساله، و انتقاد فرا موش شده معلومات بدست آورد. تمام این اشیا دارای اهمیت بزرگ

تاریخی نبودند و تاثیر بی بر سایر عمومی حوادث و وقایع نداشتند معینا آنها برای مورخ ارزشی دارند و لازم ضروری اند زیرا در فهمیدن شخصیتها و وقایع با مورخ کمک میکنند.

در نیمه دوم قرن نوزدهم بسیاری از مورخان امیدهای مفرطی نیست به تدوین روش های احصائیوی در تاریخ داشتند و پیشگویی کردند که با استعمال صحیح این سلاح جدید و قوی عین جدیدی در فکر تاریخی بوجود آمدنی است اگر ایضاً و بیان حادرات تاریخی بوسیله احصائیه امکان میداشت یک تاثیر انقلابی بر فکر بشر وارد میکرد درینصورت تمام علم و معرفت، درباره انسان شکل و قواره نوی را میگرفت و مابه یک هدف بزرگ یعنی ریاضیات فطرت بشری نایل میشدیم. او این نویسنده گان تاریخی که این نظریه را انکشاف بخشیدند، عقیده داشتند نه تنها مطالعه جنبش های بزرگ دسته جمعی بلکه مطالعه اخلاق و تمدن تا اندازه زیاد متکی بر روش های احصائیوی بوده اند زیرا همانطور یکه احصائیه اجتماعی یا اقتصادی وجود دارد در حقیقت هیچ حوزه حیات بشری از قوانین و قواعد عدلی که در هر ساجه عمل بشری بسط و توسعه یافته است، آزاد نمیشد.

«بکل در مقدمه عمومی کتاب تاریخ تمدن انگلستان، خود - ۱۸۵۷ - جداً از این نظریه مدافعه میکند و میگوید که احصائیه بهترین و قاطع ترین تردید اراده آزاده است اکنون مانده تنها درباره اثرات های مادی انسانها بلکه در باره خصوصیت های اخلاق آنها نیز معلومات مبسوطی داریم اکثرین ما از شرح و فیات و از نواج و جنایات اکثر ملل متمدن آگساز میباشیم این حقایق و امثال آنها جمع آوری و ترتیب گردیده و اکنون برای استعمال آماده است و این حقیقت که روش های احصائیوی مورد افعال و غفلت واقع گردیده، ایجاد ساینس تاریخ را به تعویق انداخت و مابه حقیقت پی نبردیم که در اینجا نیز هر حادثه با مقدم خود ارتباط حتمی دارد و هر مقدم با حقیقت سابق مربوط میباشد و بدین طریق تمام گیتی - عالم اخلاقی و عالم فزیکتی زنجیری حتمی را تشکیل میدهد که در آن هر انسان سهمی دارد لیکن او نمیتواند تعیین کند که سهم مذکور چه خواهد بود پس باید کردن اصل متافزیکتی اراده آزاد ..... باین نتیجه میرسیم که اعمال انسان که کاملاً و تنها بذریعه سابقات و مقدمات خود معین و مقدر میگردد باید دارای صفت بکرانگی باشند یعنی در تحت عین شرایط باید همیشه بعین نتایج منتج گردند.»

اینکه احصائیه ممد بزرگ و با ارزشی در مطالعهٔ حادثات اجتماعی یا اجتماع است قابل انکار نیست. حتی در ساحهٔ تاریخ نیز لازم است یکنواختی و منظم بودن بعض اعمال و افعال انسانی قبول شود. تاریخ فکر این نکته نیست که اعمال و افعال که نتیجهٔ علل بزرگ و عمومی اند بر جامعهٔ تاثیر می‌اندازد و بعض عواقب و نتایجی را بوجود می‌آورد که با ارادهٔ افرادی که جامعه را تشکیل می‌دهد رابطهٔ ندارد. لیکن وقتی که شرح و بیان يك عمل منفرد میرسیم با مسالهٔ بی کمالاً مختلف مواجه میشویم. روشهای احصائیه با لذات بحادثات دسته جمعی محدود و منحصر می‌شود زیرا قوانین احصائیه برای تعیین حالتی واحد طرح نگردیده است. و بکمال در ماهیت و غایب روشهای احصائیه بصیرت کافی و واضح نداشت. او بعض اوقات از قوانین احصائیه بطرز عجیبی سخن میزند و معلوم میشود که او قوانین مذکور را بحیث فارمولهائی نمی‌پندارد که جهت ایضاح حادثات بکار می‌رود، بلکه آنها را بحیث قوایی قبول میکند که این حادثات را بوجود می‌آورند. بسلی این ساینس نیست متالوجی است. نزد بکمال، قوانین احصائیه و عللی اند که بعض اعمال را بر ما تحمیل میکنند. بعقیدهٔ او، يك عمل کاملاً آزاد است. لیکن اگر احصائیه های اخلاقی را مطالعه کنیم باید قضاوت ما شکل دیگری اختیار نماید. زیرا خواهیم دریافت که «انتحار تنها محصول وضع عمومی جامعه است و تبه‌کار منفرد تنها عملی را مرتکب میشود که نتیجهٔ لازم شرایط و اوضاع قبلی است. یکمده اشخاص، در يك حالت خاص و معین جامعه، باید بحیات خود خاتمه دهند... و قوهٔ قانون عمومی با اندازهٔ ای مقاومت ناپذیر است که نه عشق بزندگی و نه خوف از دنیای دیگر، هیچیک نمیتواند از عمل انتحار جلو گیری کند.» در اینجا بمشکل لازم است بگوئیم که این «باید» آشیانه ای مملو از مغالطه‌های متافزیکسی است. اما مورخ با این جنبهٔ مساله سرو کاری ندارد. اگر مورخ از يك حالت منفرد مثلاً از انتحار «کیتو» بحث میکند واضح است که وی برای تعبیر تاریخی این حقیقت منفرد از روشهای احصائیه متوقع معاونت نمیشود. ارادهٔ اولیه اش تثبیت يك حادثهٔ فزبکی در فضا و زمان نیست بلکه افشای مفهوم و معنی مرگ «کیتو» است مفهوم و معنی مرگ «کیتو» در بن شعر «لو کان» افاده گردیده. «داعیهٔ فتح کنندهٔ ارباب الانواع راود اعیهٔ فتح کرده شده» کیتو،

را خوب شنود ساخت ، انتحار و کیتو ، نه تنها يك عمل فز يكی بلکه يك عمل سمبوليك نیز بود . این عمل شخصیت بزرگی را اظهار و افاده میکند . و این آخرین پروتست روح رومی جمهوری خواه علیه نظام جدید امپراتور بود . اینهمه از دسترس و علل بزرگ و عمومی ، که ما آنها را مسئول جنبشهای بزرگ دسته جمعی ، در تاریخ تصور میکنیم ، خارج است . ما میتوانیم اعمال انسانی را بقوانین احصائیه تحویل و تبدیل کنیم . لیکن بوسیله این قوانین هرگز بقایه و هدفی نخواهیم رسید که حتی از طرف مورخان مدرسه طبیعی نیز قبول شده است . ما مردان روزگار دیگر را نخواهیم دید . آنچه در بین صورت خواهیم دید ، حیات حقیقی یادرامای تاریخ نخواهد بود تنها حرکات و اشارات عروسک ها و رشته هایی خواهد بود که بذریعه آنها عروسک ها در نمایش عروسک بکار انداخته میشود .

همین اعتراضات علیه تمام مساعی برای تبدیل کردن مطالعه تاریخی بمطالعه تیپ ها و نمونه های روحیاتی نیز صدق میکند . در نگاه اول واضح معلوم خواهد شد که اگر ما میتوانیم از قوانین عمومی در تاریخ سخن زنیم ، این قوانین نمیتوانند قوانین طبیعی بود بلکه تنها قوانین روحی میتوانند بود . نظم و ترتیبی را که در تاریخ جستجو میکنیم و آرزوی بیان آنرا بدان میسر و رانیم به تجربه باطنی ما تعاقب دارد نه به تجربه خارجی ما . و این نظم و ترتیب حالتی روحی ، افکار و احساسات ما است . اگر در پیدا کردن قانون عمومی نقض ناپذیر بیکه بر این افکار و احساسات حکم فرما میبوزد و برای آنها ترتیب مخصوصی را تعیین میکند ، موفق میشدیم ، پس میتوانیم تصور را کنیم که کلید عالم تاریخی را بدست آورده ایم .

از مورخان جدید ، کارل لامپرخت ، بود که عقیده داشت وی چنین قانونی را کشف کرده است . در دوازده جلد تاریخ جرمن ، خود کوشیده است نظریه عمومی خود را بوسیله مثال ما دی ثابت کند لامپرخت به وجود ترتیب لایتغیر عقیده دارد که دران حالات روح و ذهن بشری متعاقب همدیگر می آیند و این ترتیب بصورت قطعی عملیه ثقافت بشری را تعیین میکند . لامپرخت نظر به مادیت اقتصادی وارد کرد . ولی اظهار نمود که هر عمل اقتصادی مانند هر عمل

ذهنی متکی بر شرائط روحیاتی است. آنچه ما بکاو داریم، روحیات اجتماعی است: روحیات انفرادی: یعنی روحیاتی که تحولات در ذهن اجتماعی را ایضا می‌کند. این تحولات به يك نقشه سخت و ثابتی وابسته است بنا بران تاریخ با بد مطالعه افراد نباشد و خود را از تمام انواع واقعات قهرمان پرستی آزاد ستازد. مسئله عمومی آن باید با عوامل اجتماعی روحی سر و کار داشته باشد نه با عوامل انفرادی روحی: نه اختلافات انفرادی و نه اختلافات ملی سیر منظم حیات اجتماعی روحی ما را متاثر ساخته یا آنها را تبدیل کرده میتواند. تاریخ تمدن در هر جا و در هر وقت يك تسلسل و يك وزن بونیفورم را بمان نشان میدهد. از مرحله ای ابتدایی که لامپراخت آنرا مرحله اعتقاد باصالت روح نامیده است به عصر سبب و لازم تا پیزم و کانو نیشنلزم، و انفرادیت، و عنایت، انتقال مییابیم. این نقشه لا یتغیر و حتمی است. اگر این پر نسیب را قبول کنیم دیگر تاریخ تنها بحیث ساینس استقرایی باقی نمی ماند. ما میتوانیم بیانات و اظهارات تعلیلی نیز کنیم لامپراخت نقشه خود را از حقایق تاریخ جرمی استخراج کرد لاکن بهیچوجه اراده نداشت آنرا به منطقه خود محدود گردانند. وی تصور میکرد که نقشه وی پر نسیب عمومی حیات تاریخی و در هر جا بحیث يك اصل مسقیم قابل تطبیق بود. چنانچه او می نویسد از تمام ماده نه تنها فکر و حدث تاریخی و تجربی را بلکه انطباق روحی عمومی را بدست می آوریم که به طور مطلق چنانچه وحدت را اعلان و تقاضا میکند. تمام واقعات ضمنی مقارن روحی انفرادی روحی و اجتماعی روحی میل دارند به يك شباهت عمومی نزدیک شوند. میکانیزم روحی آفاقی سیر و جریان دوره های مختلف در هر جا: در روسیه جدید، در تاریخ روم یا یونان، در آسیا و اروپا تکرار می شود. اگر ما تمام آبدات و ونایق اروپای شمالی، وسطی و جنوبی را با آبدات و ونایق مدیترانه شرقی و آسیای صغیر بدقت مطالعه و بررسی نمائیم ظاهر و آشکار خواهد شد که تمام این مدینت ها بروی خطوط متوازی پیشرفته اند و وقتیکه این عمل انجام داده شد، میتوانیم اهمیت هر جا را با ملاحظه در برابر تاریخ گیتی تخمین کنیم و بعد از آن تاریخ ساینس تفیک جهان را بنویسیم.

نقشه عمومی لامپراخت کمالا مخالف مفکوره عملیه تاریخی و بکل است معینا در دوتیوری يك نقطه تماس دارند در هر دو تیوری باعین کلمه مشوم «باید» مواجه

میشود. بعد از يك دوره تا پیز مو کانو نشنزم همیشه باید يك دوره انفرادیت و عنایت  
 بیاید. هیچ دوره مخصوص و هیچ کلتور مخصوص هرگز از این جریان عمومی اشیا  
 نمیتواند آزاد بماند که تقریباً بکنوع چهریت تاریخی است. اگر این تصور صحت  
 میداشت، درامای بزرگ تاریخی يك تماشای خشك و خالی می بود که باری آنرا  
 به اکت های منفرد تقسیم میکردیم که ترتیب آنها ثابت می بود. لاکن حقیقت  
 تاریخ تسلسل یکنواخت و افعات نیست بلکه حیات باطنی انسان است این حیات بعد  
 از سپری شدن و بانقضا رسیدن قابل تعبیر است. و نمیتوان آنرا بصورت يك فارمول  
 مجرد عمومی پیش بینی کرد. نمیتوان آنرا به يك نقشه سخت و ثابت سه یا چهار اکت تبدیل  
 نمود. لاکن من در اینجا اراده بحث بر نسج و ساختمان نظریه لامیرخت را ندارم بلکه  
 تنها میخواهم يك سوال صوری مربوط به متود و روش را ترتیب دهم. چطور  
 لامیرخت شهادت تجربی را بدست آورد که بر اساس آن تیوری تعبیری خود را  
 بنا کرد؟ مشارالیه مجبور بود مانند تمام مورخان سابق مطالعات خود را با اسناد  
 و آبدات آغاز کند و تنها به واقعات سیاسی، موسسات اجتماعی، حادثات اقتصادی، علاقه  
 نداشت وی آر زود داشت تمام ساحه حیات تنافی را احتوا نماید. عده زیادی از مباحثات  
 او مبنی بر تحلیل دقیقانه حیات مذهبی، آثار موسیقی و ادبی است یکی از مهمترین  
 انترست های او مطالعه تاریخ فنون نقیص بود. دره تاریخ جرمن، خود نه تنها از  
 «کانت» و «بیتوفن» بلکه از فویرباخ، کلنگر و بو بکلن نیز سخن میزند. در  
 «انستیتوت تاریخی» خود در «لابیزک» مواد فراوانی راجع به تمام این مسایل بصورت  
 حیرت انگیزی جمع آوری کرده و آنرا در «ولکی واننجست» که برای تعبیر این  
 مواد لازم بود نخست آنها را بزبان مختلفی ترجمه نماید لازم بود  
 که وی در عقب «قشر فاسل»، خود حیوان و در عقب و ثیقه، خود انسان  
 پیدا کند. «تین» سوال میکنند: «وقتیکه شما با چشمان خود انسان مرئی را مورد  
 غور ملاحظه قرار میدهید، در پی چه چیز میباشید یا عبارة دیگر چه چیز را جستجو میکنید؟»  
 مو صوف جواب میدهد «انسان غیر مرئی؛ کلماتیکه بگوش شما داخل میشود،  
 اشارات دست، حرکات سر، البسه که می پوشد هر نوع اعمال و کردار مرئی او تنها  
 افادات اند و در زیر آنها چیزی افشا، میگردد که عبارت از روح است. انسان باطنی

در زیر انسان مرئی و ظاهری مستور است. دومی اولی را افشا میکند ... تمام این چیزهای خارجی خیابا نهایی اند که بطرف يك مرکز تقرب مینمایند. شما در آنها تنها برای این منظور وارد میشوید تا بان مرکز برسید و آن مرکز انسان اصلی و حقیقی است ... این عالم سفلی موضوع جدیدی است که مطالعه اش برای مورخ شایسته و مناسب است. بنابراین در حقیقت مطالعات مورخان طبیعی از قبیل «تین» و «لامپرخت» است که مؤید نظریه خود ما گردیده ما را متیقن میسازد که عالم تاریخ کائنات نیست سمبولیک نه کائناتی فزیکمی.

بعد از نشر جلد اول تاریخ جرمن، لامپرخت، بحران روز افزونی در فکر تاریخی پدیدار شد و بان تمام شدت خود محسوس گردید مناقشه طولانی و شدیدی راجع به اهمیت روش تاریخی بمیان آمد. لامپرخت اظهار کرده بود که تمام نظریات نقلی و تواتری از رواج افتاده بود و یگانه روش جدید، و «سایننتفیک» روش خودش بود. و از طرف دیگر مخالفانش معتقد بودند که آنچه را «لامپرخت» تقدیم کرده بود تنها کار یکا توری بود از فکر تاریخی. طرفین نظریات خود را بزبان قسطنطنیه و ناسازگاری اظهار کرد آشتی در بین آنها ناممکن بنظر میخورد. لحن عالمانه این مناقشه را اکثر اوقات تعصبات شخصی یا سیاسی برهم میزد. لیکن اگر مسئله را با فاهن کاملاً خالی از تعصب مطالعه کنیم علی الرغم تمام اختلافات وحدتی انسانی را در بین آنها مییابیم. طوریکه سابقاً اشاره نمودیم ازین امر حتی مورخان طبیعی انکار نکردند و فی الواقع نتوانستند انکار کرد که حقایق تاریخی بهمان نمونه یا تیبیکه حقایق فزیکمی تعلق دارند، تعلق نمی پذیرند. ایشان ازین حقیقت مطلع بودند که آپدات و وثایق آنها اشیای فزیکمی محض نبودند بلکه لازم بود آنها بحیث سمبولها خوانده میشدند. از طرف دیگر واضح است که هر يك از سمبولها. عمارت اثر هنر زیبا، مراسم و تشریفات مذهبی - جنبه ما دی از خود دارد. عالم بشری يك وجود مجزی و یایک واقعیت مستقل بالذات نیست. انسان در محیط های فزیکمی زندگی میکنند که دائماً بالای او تأثیر وارد میکنند و مهرها و نشانی های خود را بر تمام اشکال و صور حیات میگذارند. برای فهمیدن ابداعات یا «کائنات سمبولیک» بشر لازم است، همیشه این تاثیر و نفوذ را در نظر داشته باشیم.